



تحقیق در زبان و ادبیات فارسی

هامر [پورگشتال]*

ترجمه احمد سمیعی (گیلانی)

تذکار

مؤلف

- در شیوهٔ املائی آلمانی، به خلاف روش امروزی، اسامی را با حروف بزرگ آغازی نوشته و ما به شیوهٔ امروزی عمل کرده ایم.
- کلمات و عبارات فارسی و آوانویسی نکرده بلکه به صورتی نوشتاری نشان داده که برای فرانسه‌زبانان مناسب باشد. بتوانند آنها را نزدیک به تلفظ فارسی آن بخوانند.
- همه‌جا تلفظ ترکی، عثمانی و آوازه‌های فارسی را بازنموده نه تلفظ اصیل فارسی معیار را. مثلاً، در صورت نوشتاری، پدر را *peder*، من را *men*، بار را *bari*، بند را *bendi*، فُئود را *fernoud*، مکن را *mekun*، دست را *dest*، ساختن را *sakhten*، گوید را *gouyed*، پس دست کردن را *pes dest kerden* بازنموده است.

زبان فارسی به خانوادهٔ بزرگ زبان‌های هند-اسلاو-ژرمنی متعلق و از هر زبان دیگری به زبان‌های ژرمنی نزدیک‌تر است. بدین لحاظ، برای مردمانی که به زبان‌های مذکور سخن می‌گویند ارزش عمده دارد و تنها بر پایهٔ آشنائی دقیق با آن است که می‌توان ریشه‌شناسی زبان آلمانی و نزدیکان آن را بنا نهاد. زبان فارسی، خواه امروزی خواه دیروزی، را از زبان‌های مادی یا آریائی چون زند و پازند باید متمایز دانست - از زبان‌هایی

* HAMMER, "Essai sur la langue et la littérature persanes", *Journal asiatique*, tome XII (Juillet- Décembre 1833), pp. 20-52.

که، هر چند به عنوان زبان‌های خاص کتاب‌های مقدس زردشت و هم ظاهراً زبان کتیبه‌های به خط میخی سابقاً شکوفا بودند، از شاخه دیگری جز زبان فارسی‌اند و با این زبان روابط مستقیم چندانی ندارند.^۱

I. درباره گونه‌های زبان فارسی

از راه کهن‌ترین اطلاعات اجمالی تاریخی که به ما رسیده‌اند می‌دانیم که در قدیم‌ترین روزگاران دو گویش کاملاً متمایز در ایران وجود داشته است: گویش شرقی یا دری و گویش غربی یا پهلوی.^۲ به دری در آن سوی آمودریا (جیحون) و در کوهپایه‌های پاروپامیسوس^۳، بلخ، مرو، بدخشان، بخارا، بامیان سخن گفته می‌شد؛ و پهلوی در سرزمین ماد به معنای اخص آن، در شهرهای ری، همدان، اصفهان، نهاوند، تبریز، مرکز آذربایجان، رواج داشت.^۴ از این دو گویش، پهلوی تا زمان فتح شاهنشاهی ایران به دست اعراب غلبه داشت و گویشی بود که نه تنها تواریخ کشور - که فردوسی^۵، سراینده شاهنامه، فراوان از آنها نقل کرده - و منابعی که وی از آنها بهره گرفته بلکه همچنین کتیبه‌هایی تاریخی چون نقش رستم و نوشته‌های سکه‌های ساسانی به آن نوشته

(۱) زنده ترجمه و گزارش اوستا به زبان پارسی میانه (پهلوی) است و یازند متون پارسی میانه (پهلوی) است که به خطی غیر از خط پهلوی - عموماً خط اوستایی یا عربی - فارسی - نوشته شده باشند که طبعاً هژوارش ندارد و زبان جداگانه‌ای نیست.

چنین می‌نماید که هامن از زبان‌های ایرانی و تقسیمات آن تصور روشنی نداشته است. - مترجم
(۲) این تقسیم‌بندی نباید امروز اعتبار داشته باشد چون دری (= دریاری) نیز با عنصر اصلی پهلوی محاوره‌ای تکوین یافته است (- علی اشرف صادقی، تکوین زبان فارسی، دانشگاه آزاد ایران، تهران ۱۳۵۷).

مترجم

(۳) Paropamisus، نام باستانی رشته کوه هندوکش؛ رشته کوه واقع در شمال غربی افغانستان در انتهای غربی هندوکش، شمال هرات و هریرود. (دایرة المعارف فارسی، ذیل پاروپامیسوس)

(۴) فرهنگ جهانگیری، فرهنگ شعوری، همچنین برهان قاطع، ذیل دری و پهلوی.

(۵) تلفظ Firdoussi که عموماً اروپائیان به کار می‌برند نادرست است چون فردوس (بهشت) که این نام از آن مشتق شده Firdews تلفظ می‌شود و در این تلفظ، بر اساس شیوه ثبت آن در فرهنگ شعوری، چون و چرابی نمی‌توان کرد. ایرانیان امروز نیز این نام را Firdewsi تلفظ می‌کنند و Firdowzi تلفظ ناموست هندی - ایرانی است که انگلیسی‌ها در اروپا رایج ساختند. - مؤلف

چنان که ملاحظه می‌شود، در اینجا نیز مؤلف تلفظ ترکی عثمانی را اصیل شمرده است. - مترجم

شده بودند. مع الوصف، در چند کتاب تاریخ ایران نقل شده است که بهمن، پسر اسفندیار (اردشیر دراز دست) [کذا]، دانشمندان را مأمور ساخته بود که گویش‌های گوناگون کشور را بپایند و پالوده‌ترین بهره آنها را زبان در یعنی دربار قرار دهند و این زبان به همین جهت دری، به معنای زبان در یا زبان دربار، نام گرفته است.^۶

مورخان دیگری^۷ روایت می‌کنند که بهرام گور، نامدارترین خسرو [شاهنشاه] سلسله ساسانی، فرمان داده بود که به زبان دری، به عنوان ناب‌ترین گویش، در دربار سخن گفته شود و آن را در گزارش‌ها و پیام‌های رسمی به کار برند. در هر حال، هنوز آثاری به زبان دری که از دوره پیش از فتح ایران به دست اعراب بر جای مانده باشند کشف نشده است و فردوسی پهلوی را گویش اصلی فارسی کهن می‌خواند. با این همه، در حدیثی منسوب به پیامبر اسلام، دری خود ناب‌ترین گویش فارسی خوانده شده است؛ چون آن حضرت فرموده است که «زبان بهشتیان عربی و پارسی دری است»^۸.

در فرهنگ‌های فارسی، علاوه بر این دو گویش عمده فارسی کهن - گویش شرقی (دری) و گویش غربی (پهلوی) - از پنج گویش دیگر ایران باستان یاد شده است: هروی، سفدی، سگزی، زاوولی، و پارسی یعنی گویش‌هایی که در شهر هرات در خراسان [بزرگ]، سغد و سمرقند در ماوراءالنهر، سجستان، زاوولستان و ایالت فارس بدانها سخن می‌گفتند.^۹ فرهنگ‌نویسان این هفت گویش را زبان‌های هفت‌گانه (لغات سبعمه) ی پارسی کهن خوانده‌اند؛ اما، در لابه‌لای آثار خود، بارها، از پنج گویش دیگر یاد می‌کنند که در خوارزم به ویژه در خیوه، گیلان، طبرستان، قزوین، و کرمان به آنها سخن می‌گفته‌اند. بر اساس این مراجع، دوازده گویش پارسی کهن و امروزی زیر را می‌توان برشمرد:

(۶) ← فرهنگ شعوری، چاپ قسطنطنیه، ج ۱، بانوشت ص ۴۳۲، ذیل دری؛ و برهان قاطع، ص ۳۶۰.
(۷) در فرهنگ شعوری (ج ۱، بانوشت ص ۴۳۲)، به نقل از کمال باشازاده، بی‌آنکه منبع او ذکر شود، روایت دیگری که، در آن، برقراری دری به بهرام گور نسبت داده شده، از قول محمد شاه نخجوانی، مؤلف صحاح الفرس، نقل شده است.

(۸) فرهنگ شعوری، ج ۱، ص ۴۳۲.

(۹) ← رساله‌های آنکتیل [دو پرون] Anquetil du Perron، به نقل از فرهنگ جهانگیری، و

Walsh's Allgemeine Geschichte der morgenländischen Sprachen, Leipzig 1784, p. 254.

۱. پهلوی، کهن‌ترین گویش غربی^{۱۰}؛
۲. دری، کهن‌ترین گویش شرقی در زبان دربار^{۱۱}؛
۳. گویش خراسان به ویژه گویش هرات و طوس^{۱۲}؛
۴. گویش ماوراءالنهر به خصوص گویش سغد و سمرقند^{۱۳} (سغدی)؛
۵. سگزی، زبان مردم سنجستان^{۱۴}؛
۶. زاؤلی، زبان مردم زاؤلستان^{۱۵}؛
۷. پارسی، نخست گویش مردم فارس^{۱۶}، سپس فارسی کنونی؛
۸. خوارزمی، زبان مردم خوارزم به خصوص خیوه^{۱۷}؛
۹. گیلانی، زبان مردم گیلان^{۱۸}؛
۱۰. قزوینی، زبان مردم قزوین^{۱۹}؛

۱۰. فرهنگ جهانگیری، فرهنگ شعوری، و برهان قاطع، ذیل پهلوی.

۱۱. همان‌جا، ذیل دری.

۱۲. همان‌جا، ذیل هروی، و برهان قاطع، ص ۴۹۴، ذیل سوتام، چاپ قسطنطنیه.

۱۳. همان‌جا، ذیل سغدی، و (ذیل) Men, I, 577; Meninski, IV, 1162 (Pekend Ieb); برهان قاطع، ص ۲۱۰.

I.1

۱۴. فرهنگ جهانگیری، در رساله‌های آنکتیل دو پرون، این گویش زبان محلی بلوچستان، سنجستان قدیم، است که نمونه‌ای از آن در *Asia Polyglotta*, p. 74 دیده می‌شود.

۱۵. برهان قاطع، ص ۴۲۱. زاؤلی، یکی از لغات سیمه‌ی ایران که اکنون به آن سخن گفته نمی‌شود.

۱۶. ← رساله‌های آنکتیل دو پرون به نقل از فرهنگ جهانگیری.

۱۷. ← واژه سیورغامیشی، Meninski, III, 358، به نقل از فرهنگ [نام فرهنگ از قلم افتاده است - مترجم].
 واژه *karendjou* کرنجو [= کابوس]، Men. III, 996، به نقل از فرهنگ شعوری، ج ۲، پانویس ص ۲۲۴ و واژه
 [*Felerseny* باید قترتنگ باشد به معنای زله، خوردنی و طعمی که از مهمانی‌ها بردارند و به جایی دیگر برند.
 (برهان)]؛

Men. III, 916، به نقل از فرهنگ شعوری، ج ۲، پانویس ص ۱۹۸؛ برهان قاطع، ص ۳۰۷.

۱۸. ← برهان قاطع، ص ۳۳۳ - دارکوب [به زبان گیلانی مرغی را گویند که با منقار درخت را سوراخ کند -
 برهان، ذیل دارکوب] برهان قاطع، ص ۳۴۹ - خول [با ثانی مجهول، پرنده‌ای است کوچک‌تر از گنجشک و آن
 به غایت بلند پرواز و تیزپرو می‌باشد، برهان، ذیل خول] برهان قاطع، ص ۳۳۳ - مایه‌دار [...] به زبان گیلان جماعتی
 را گویند که در عقب لشکر می‌ایستند. برهان، ذیل مایه‌دار]، برهان قاطع، ص ۷۵۱ - کلاته، Men. IV, p. 105، به
 نقل از فرهنگ شعوری [کلاته، کلاته آهنگر، آتشدان آهنگر، کوره آهنگر، تنور آهنگر (زمخسری)، یادداشت به خط
 مرحوم دهخدا]. لغت‌نامه] - Chilkat، Men. III, p. 449، به نقل از Castel.

۱۹. Men. III, 258, Serek، به نقل از فرهنگ شعوری، ج ۲، برگ ۶۶ [سَرک، به زبان قزوینی پسر را گویند

۱۱. کرمانی، زبان مردم کرمان^{۲۰}؛

۱۲. طبرستانی یا زبان طبرستان^{۲۱}.

دو زبان دیگر ایالات مرزی ایران، یکی در متنها الیه شرقی و دیگری در متنها الیه غربی این شاهنشاهی، یعنی زبان‌های کردستان و افغانستان، بی‌گمان متعلق‌اند به خانواده زبان‌های مادی-ژرمنی؛ لیکن نمی‌توان آنها را در زمره گویش‌های زبان فارسی جای داد؛ چون، با وجود شماری از واژه‌های فارسی که آنها را غنا بخشیده‌اند، پایه و اساس آنها اصلاً فارسی نیست؛ از این رو در فرهنگ‌های فارسی از این دو زبان ذکری نشده است. زبان دساتیر در مطالبه جایگاهی میان گویش‌های ایران قدیم حق بیشتری دارد-زبانی که منتقدان زیاد سخت‌گیر آن را ساختگی دانسته‌اند همچنان که تا دیر زمانی در اصالت و اعتبار زند که زند اوستا به آن نوشته شده شک روا داشته شده است. زبان دساتیر، به واقع، فی‌نفسه، در پرتو قرابت‌هایی که با زبان‌های ژرمنی دارد، دلایلی به دست می‌دهد که نمی‌تواند ساخته و پرداخته شیادی هندی یا ایرانی باشد^{۲۲}. وانگهی مؤلفان فرهنگ

→ (برهان، جهانگیری، آندراج، لغت‌نامه).

Men. III, p. 484, به نقل از فرهنگ شعوری، ج ۲، برگ ۲۷۲. شیشالنگ / شیشلنگ. Men. IV, p. 50, Kirpou (۲۰) به نقل از فرهنگ شعوری، ج ۲، برگ ۱۴۴ [شیشالنگ، سیسالنگ و صعوه که دم‌جنبان نیز گویند (ناظم‌الاطباء)، دم‌جنبانک (فرهنگ فارسی معین). در خراسان سوسه پنگ می‌گویند (یادداشت پروین گنابادی). - لغت‌نامه، ذیل شیشالنگ؛ نیز ← ذیل شیشلنگ].

(۲۱) ← نمونه مستخرج از کتاب تاریخ احمد Couyani [فارسی آن معلوم نشد... مترجم]، در Mines de l'Orient, III, p. 46.

(۲۲) در این مقام، رجوع می‌کنیم به تحلیل مشروح دساتیر در **

Heidelberger Jahrbucher der Literatur (سالنامه ادبیات هایدلبرگ) 1823

شماره‌های ۶، ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۲۰. علاوه بر چند پایانه صرفی که زبان دساتیری با تصریف‌های کهن گوتی در آنها مشترک است، شماری ریشه‌های ژرمنی نیز در آن وجود دارد که در فارسی امروزی اصلاً دیده نمی‌شود و نمی‌توانند به دست شیاد مفروض با چنین مهارتی ساخته شده باشند.

در زبان دساتیر، علاوه بر پنجاه واژه‌ای که شباهتی نظرگیر با آلمانی دارند، واژه‌هایی دیده می‌شوند نزدیک به انگلیسی چون *ital*؛ بلند، دراز *sbis*؛ (tall)؛ زنبور عسل *wadram*؛ (bee)؛ آب *chlid*؛ (water)؛ مستتر *(sly)*؛ *werd*؛ جهان *top*؛ (world)؛ *bidar*؛ بیدار، بهتر *(better)*. نزدیک به یونانی چون *archian*، سروران (آرخونیس *αρχοντης*)؛ *hader*؛ (در فرهنگ دساتیر: ادر و روزن‌مادر به معنی آتش باشد... مترجم)، آتش *pal*؛ (αδης)؛ بار دیگر *labeled*؛ (παλιν)؛ دریافت می‌کند *(λαμζανει)*؛ *uighoud*؛ عناصر *(σοιχια)*؛

جهانگیری و برهان قاطع از آن، همچون زند، به عنوان زبان فارسی مقدّس کهن یاد کرده‌اند و فرهنگ‌های زبان فارسی چند صد واژه از این هر دو زبان مقدّس را دربردارند. زبان دساتیر چه بسا هم‌نیای دری باستان باشد که سابقاً در بامیان به آن سخن گفته می‌شد.

II. دربارهٔ ساختار زبان فارسی

۱. ساختار زبان فارسی، همچون موادّ آن، با زبان‌های ژرمنی قرابت بسیار دارد.
۲. الفبای آن چهار حرف بیشتر از الفبای عربی دارد که دو تای آنها (چ و پ) سخت‌تر و دو تای دیگر (گ و ژ) نرم‌تر از حروف مشابه الفبای عربی‌اند و ژ، که دقیقاً با *z* الفبای فرانسه برابر است، در الفباهای ژرمنی متناظر ندارد. الفبای فارسی این حسن را دارد که هریک از آوای *th* و *ghain*، *tha*، *che*، *kha*، *tch'e*، *dje* را با تک حرف (ج، چ، خ، ش، ط، غ، ث) نشان می‌دهد و حال آنکه در آلمانی آنها را تنها با ترکیب چند حرف: *dsch*، *tsch*، *th*، *ch*، *sch*، *gh* و *th* انگلیسی می‌توان نشان داد. چند صورت نوشتاری برای آوای *s* وجود دارد که تلفظ آنها متناظر است با تلفظ *z*، *s*، *z* و *s* (ص) فرانسه [مؤلف ز را به جای *s* آورده: ز در فارسی آوای *s* ندارد. - مترجم]؛ اما، در زبان فارسی، *z* آلمانی یعنی *ts* فرانسه، خواه به صورت تک حرفی خواه به صورت ترکیب چند حرفی، وجود ندارد. باید خاطر نشان ساخت که *th* انگلیسی (ث) همچنین هفت حرف حا (ح)، ذال (ذ)، صاد (ص)، ضاد (ض)، طا (ط)، ظا (ظ)، و عین (ع) در اصل عربی‌اند نه فارسی و کلماتی که

→ *pan*، رو (αρωα) در یونانی نو. نزدیک به لاتینی چون *med*، میانه (*medium*)؛ پور، پسر (*puer*)؛ *sopar*، خواب (*sopor*)؛ *misur*؛ بدی (*miserere*)؛ *wertid*؛ برمی‌گردد (*vertitur*)؛ *bi*؛ خالی (*vide*)؛ *arsaten*، بودن. *sefd*؛ (esse)؛ هفت (*septem*)؛ *prim*؛ اوّل (*primus*)؛ و جز آنها.

باید اذعان داشت تصادف غربی خواهد بود که جاعل هندی یا ایرانی زبانی ساختگی به این درستی با اشکال دستور زبان گوتی کهن، مثلاً حالت مفعولی *gha* و واژه‌های لاتینی و یونانی و آلمانی و انگلیسی، رویاروی شده باشد. - مؤلف

این واژه‌ها عموماً در فرهنگ دساتیر نیامده ممکن است مؤلف آنها را از ترجمهٔ فارسی دساتیر آسانی استخراج کرده باشد. - مترجم

دربارهٔ ساختگی بودن واژه‌های دساتیری - پورداود، فرهنگ ایران باستان، ج ۱، ص ۱۶-۱۵، تهران ۱۳۲۶؛ هرمزنامه، انتشارات انجمن ایران‌شناسی، تهران ۱۳۳۱، ص ۳۱۹-۳۱۰، از پورداود، در حدود سال‌های ۱۹-۱۳۱۸ نیز مقاله‌ای در مجلهٔ ایران امروز دربارهٔ «دساتیر» منتشر شده بود. همچنین - محمد معین، «فرقهٔ آذرکیوان»، مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، ص ۵۱-۶۸. - مترجم

این حروف در آنها باشند اصلاً عربی اند و در فرهنگ فارسی سره به کل درج نشده‌اند.^{۲۳}
۳. تکیه معمولاً روی آخرین هجای واژه‌های دو هجائی قرار می‌گیرد نه مانند زبان آلمانی روی هجای اول؛ همچنین تکیه روی پایانه مصدر افعال، *ten* و *den* قرار می‌گیرد که در آلمانی *-en* و در یونانی εἶν است. مثلاً باید خواند *sakhtén* نه *pedér*؛^{۲۴}
péder.

۴. زبان فارسی حرف تعریف ندارد.^{۲۵}

۵. پایانه جمع برای انسان و حیوان و اشیای ذی‌روح *an* است که متناظر است با *n* در آلمانی؛ مثلاً جمع *sister* «خواهر» می‌شود *sisteran*^{۲۶} معادل *schwestern*^{۲۶}.
۶. ضمائر اول و دوم شخص در فارسی و آلمانی یکسان‌اند: *men* من (*mein, ich*)، *tu* تو (*du*).

۷. هجاهای اشتقاقی [مراد پسوندهاست] اسم‌های آلمانی *-er, -isch, -ey, -keit, -heit* و *-el* در فارسی وجود دارد: *ghet* (گی-گی)، *i* (ی-ی)، *gher* (گر-گر)، و *al* (ال-ال)، مانند *Ferahet*^{۲۷} معادل *freiheit* [= آزادی]؛ *pejmurdeghoi* (پژمردگی)؛ *chermendeghi* (شرمندگی)؛ *dihkani* (دهکانی، دهقانی)، از *dihkân* (دیبهکان) یا *dehkân* (دهکان) یا

(۲۳) در فرهنگ شعوری، ج ۲، برگ ۱۵۵ب، درباره این هشت حرف الفبای فارسی بحث ششیمی آمده است. از این رو، در این فرهنگ، ذیل این حروف، فقط شمار اندکی کلمات عربی آمده که در اثر کاربرد درازمدت در زبان فارسی پذیرفته شده‌اند و حرف ذال (ذ) کلاً بایی ندارد. مع الوصف باید در نظر داشت که، در قدیم ترین نسخه‌های خطی، دال همه جا با نقطه به صورت ذ نوشته شده همچنان که امروزه هنوز در خط مراکشی مستقیماً مشتق از خط کوفی به همین صورت نوشته می‌شود.

(۲۴) نشانه مصدر در زبان فارسی نیز *-an* است و *l/d* که به اصطلاح زبان‌شناسان در توزیع تکمیلی اند جزئی از بُن ماضی فعل اند. ضمناً هاجر پایانه مصدر فارسی را *ten* و *den* آوانویسی کرده که درست نیست. وی در بسیاری از شواهد واژه‌های فارسی؛ به جای مصوّت */al/*، مصوّت */c/* آورده که به نظر می‌رسد از تلفظ آنها در ترکی عثمانی متأثر باشد. - مترجم

(۲۵) قربت زبان فارسی خواه با یونانی خواه با زبان‌های ژرمنی در نام‌های اعداد نیز نمودار می‌گردد: دو، سه، چهار، پنج [آوانویسی هاجر: *pindj*]، شش، هفت [آوانویسی هاجر: *heft*]، هشت [آوانویسی هاجر: *hecht*]، نه [آوانویسی هاجر: *neh*]؛ ده [آوانویسی هاجر: *deh*]، صد.

(۲۶) معلوم نیست هاجر بر چه اصلی *sister* را واژه فارسی شمرده است. - مترجم

(۲۷) ظاهراً مراد فرحت = شادی، شادمانی است که واژه دخیل عربی است و مؤلف تلفظ ترکی عثمانی آن را در آوانویسی آورده است و ربطی به فارسی ندارد و اصولاً در آن پسوند منتفی است. - مترجم

decanus. از *djenk*: (جنگ)، معادل آلمانی آن *zank* [= دعوا، مشاجره]، *djenkggher* (جنگ‌گر) ساخته می‌شود^{۲۸}؛ *tchengal* (جنگال).

۸. هجا‌های اشتقاقی که در آلمانی صفت‌سازند مانند *en, bar, icht, lich* با تفاوتی در تلفظ، متناظر: *wer* (-ور)، *n, lak* فارسی‌اند؛ مثل *namwer* (نام‌ور) در آلمانی. *nambar*^{۲۹}، *chiriné* (شیرینی) از شیر همچنان که در آلمانی می‌گویم *golden* [طلایی]، *hölzern* [چوبی]، *silbern* [نقره‌ای]؛ از *nem* (نم)، *nemnak* (نمناک) ساخته می‌شود؛ و از *seng* (سنگ)، *senglakh* (سنگ‌لاخ)^{۳۰}. در گویش‌های تیروول^{۳۱} و استیریا^{۳۲}، همتای این *lakh* امروز نیز، به جای *licht, lach* تلفظ می‌شود. می‌گویند: *tschwarplacht, feuwtlach*.

۹. صفت تفضیلی در فارسی و آلمانی با هجای *ter* (-تر) یا *er* ساخته می‌شود؛ مثلاً از *bed* (بد) (انگلیسی، *bad*) *bedter* (ب‌تر) و از *bih* (به)، *bihter* (به‌تر)، در انگلیسی *better* و در آلمانی *besser*؛ از *mih* (می) (واژه کهن آلمانی *mihl* به همان معنی است)، *mihter* (مه‌تر)؛ *sitern* (سُترگ) (آلمانی: *stark*)، *sitertger* (سُترگ‌تر) (آلمانی: *stärker*)؛ *khourd* (خُرد) (آلمانی: *kurz* = کوتاه)، خُردتر (آلمانی: *kurzer*)..

۱۰. مصغّر در فارسی با هجای *ek* (-ک) ساخته می‌شود و در آلمانی با نظیر آن *gen* یا *chen*؛ مثل *dochterek* (دُخترک)؛ *pederek* (پدَرک)، (آلمانی: *Väterchen*).

۱۱. صرف نظر از فعل‌های کمکی *être* (بودن) و *avoir* (داشتن)، صرف افعال در فارسی مانند زبان‌های ژرمنی به خصوص آلمانی و انگلیسی است. مصدر به *en* (-ن) ختم می‌شود، صفت فاعلی به *endé* (-ندۀ)، مانند آلمانی که به *end* ختم می‌شود؛ مثلاً

(۲۸) در فارسی از جنگ صفت جنگاور - جنگ + ا (سناک‌ساز) + ور - ساخته می‌شود نه جنگ‌گر. - مترجم
 (۲۹) معلوم نیست مؤلف به چه صفتی در آلمانی اشاره می‌کند. - مترجم

(۳۰) چنان‌که ملاحظه می‌شود، مؤلف در تمیز پسوند‌های فارسی چندان دقیق نیست: به جای *-in, -n*؛ به جای *-nak* و *-lakh, -lak* و در مثال به جای *chiriné, chirini* آورده مضافاً اینکه در آوانویسی تلفظ ترکی عثمانی را منعکس کرده و اصولاً در آوانویسی از شیوه ثابتی پیروی نکرده و مسامحه آشکار داشته است. - مترجم
 (۳۱) تیروولی، ناحیه‌ای مرزی در مغرب اتریش که بخش شمالی آن در اتریش و بخش جنوبی آن در ایتالیا واقع است و دختران آن به زیبایی زبانزدند. - مترجم

(۳۲) *Styrie* (آلمانی *Steiermark*)، از ایالات اتریش در مرکز و جنوب شرقی آن. کرسی آن گرائس (شهر صنعتی اتریش) است. - مترجم

zainde (زنده) متناظر آلمانی seyend؛ derandé (دزنده)، در انگلیسی to tear (= دزدیدن) و صفت فاعلی آن tearing، در آلمانی zerreissend (= درنده)؛ kounende (کُننده)، در آلمانی könnend [از können = توانستن]؛ seraiende (سراینده)، در آلمانی schreyend [صورت نوشتاری امروزی: schreind؛ از schreien = فریاد زدن، داد زدن]. صفت مفعولی مانند انگلیسی به e ختم می‌شود.^{۳۳} مثلاً از sakhten (ساختن)، در انگلیسی make (ساختن)؛ از ghiriften (گرفتن)، در آلمانی greiffen؛ [صورت نوشتاری امروزی greifen = گرفتن؛ برداشتن]؛ ghirifté (گرفته)، آلمانی er-griffen [= تحت تأثیر قرار گرفته]. سوم شخص مفرد و دوم شخص جمع فعل به d ختم می‌شود مانند آلمانی که به t ختم می‌شود. مثلاً gouyed (گوبید)، در آلمانی er spricht (در انگلیسی he quoth)؛ takhtid (تاختید)، در آلمانی ihr trachtet. [از trachten = کوشیدن، قصد جان کسی را کردن]. مستقبل با فعل کمکی ساخته می‌شود؛ khouahem (خواهم) کاملاً مانند مستقبل در فعل انگلیسی است که با فعل کمکی will یا shall ساخته می‌شود.

۱۲. قرابت زبان فارسی و زبان‌های ژرمنی همچنین در ادوات ترکیب نمودار می‌گردد و این نکته از نظر کسانی که خصایص زبان‌های فارسی و آلمانی با یکدیگر را مقایسه کرده‌اند دور مانده است. a (آ) در زبان فارسی نه تنها با ay سلبی در زبان یونانی متناظر است بلکه با ادوات an, auf, ab, nur آلمانی تناظر دارد. مثلاً avikhten (آویختن)، auffangan. [= متوقف کردن، پانچ چیزی شدن]؛ awourden (آوردن)، afferre؛ arasten (آراستن) که arai (آرای) از آن آمده؛ انگلیسی array [= به صف کشیدن، آرایش دادن]؛ amaden (آماذن [کذا]) (در آلمانی aufmachen)، amade (آماده) در انگلیسی made. ba (با) در فارسی متناظر آلمانی bay [صورت نوشتاری امروزی: bei] و انگلیسی by [با در فارسی اصلاً متناظر by انگلیسی و bei آلمانی نیست. مترجم]؛ pes (پس) در فارسی متناظر post لاتینی مثلاً pes dest kerdn (پس دست کردن)، لاتینی post manum ponere (= زیر دست نهادن)، pes'efkenden (پس افکندن)، لاتینی post ponere (= زیر دست نهادن). (پس افتاده).

(۳۳) در انگلیسی، صفت مفعولی به -ed ختم می‌شود نه به -e. در زبان فرانسه، صفت مفعولی (participe passé) به e ختم می‌شود. مترجم

fer (فَر) فارسی متناظر است با *ver, vor* و *für* آلمانی که گونه‌های یک هجا [= پیشوند] هستند. مثلاً *fer* (فَر = به جلو، به پیش) (آلمانی: *vorwärts* = به جلو، به پیش)؛ *ferakhten* (فَرَاختن = افزایش) فارسی با *verrichten* [= انجام دادن، به جا آوردن] آلمانی متناظر است نه با *verächten* [= خوار شمردن، تحقیر کردن]؛ *ferzanc* (فرزانک)، آلمانی *verstanden* [= عقل، شعور، ادراک] *verstand*؛ *fernoud* (فرنود دساتیری = خرد)، آلمانی *vernunft* [= عقل، خرد]؛ *ferman* (فرمان)، آلمانی *vermahnen* [= وادار کردن، ترغیب کردن]؛ *fergiche* (دساتیری فرزیشه یا فرگینه = کهنه، از مُد افتاده)، آلمانی *vergiss* [= فراموش کن از فراموش کردن]؛ *fermiche* (فرمیشه = فراموش شده احتمالاً به جای فرموش = فراموش)، آلمانی *vermissen* [= متوجه کسر بودن یا گم شده بودن چیزی شدن، جای کسی را خالی کردن]؛ ... [در متن فرانسه نیز از قلم افتاده است] *élever*، آلمانی *verhüten* [= جلوگیری کردن]؛ *ferwer* (فَرُور)، آلمانی (?) *fürwahr* [ظاهرأ] *fürwahr* = به راستی، واقعاً].

ادوات نفی *ne* (نَ) و *me* (مَ) متناظر با لاتینی *ne* و یونانی *μη*، مثل *nist* (نیست) و *makun* (مَکُن)؛ اما، در زبان فارسی، ادات دوگان‌سازی متناظر با *ye* در یونانی و *ge* در آلمانی، که در این زبان‌ها برای ساختن فعل ماضی مطلق به کار می‌روند، وجود ندارد.

III. دربارهٔ خصایص ویژهٔ زبان فارسی

سادگی، خوش‌آهنگی به‌ویژه آمادگی بالای زبان فارسی برای بیان شاعرانه خصایص ویژهٔ آن است. این زبان، با وجود قرابت بسیار با زبان‌های ژرمنی، یکی از خوش‌آهنگ‌ترین زبان‌های آسیای میانه و شایستهٔ آن است که بدین لحاظ زبان ایتالیایی آسیا خوانده شود، همچنان که شاعران ایتالیایی در جمع شاعران اروپایی سرایندگانی هستند که آثارشان از حیث غنای خوش‌آهنگی و *concelli*ها بیشترین شباهت را با آثار فارسی‌گویان دارد. زبان فارسی در این مزیت با زبان‌های یونانی، آلمانی، انگلیسی شریک است که می‌تواند با ترکیب انواع واژه‌ها را بسازد: با ترکیب اسم‌ها اسم مرکب می‌سازد چون شاهرخ (در آلمانی *königstake*)؛ و با صفت اسم، چون *rouyinroui* (رویین‌روی) (در آلمانی *bräzenface*)؛ و با وجه وصفی اسم، چون *fernoudrouba* (فرنودرُبا = خردرُبا) (در آلمانی *vernunftraubend*).

از آنجا که روح و خصیصه زبان به ویژه در تعابیر اصطلاحی آن و صُوَری است که آن را از زبان‌های دیگر متمایز می‌سازد، در اینجا باید به دو خصیصه توجه نمود که وجه فارق زبان فارسی و زبان‌های ژرمنی‌اند یعنی ضمائر متصل و اضافه.

ضمائر متصل وجه مشترک زبان‌های سامی و ترکی‌اند. مثلاً، در فارسی، هم مانند آلمانی *pederi men* (پدر من) گفته می‌شود هم *pederem* (پدرم). یا هم *maderi tu* (مادر تو) هم *maderet* (مادرت) یا هم *bidwei o* (بیوه او) هم *bidwech* (بیوه‌اش).

نشانه اضافه، نشانه نسبت یا انضمام دستوری، *i* کوتاه است^{۳۴} که تلفظ می‌شود اما هرگاه واژه [مضاف] به صامت ختم شود نوشته نمی‌شود و آن برای بیان وابستگی مضاف الیه است به مضاف یا صفت به موصوف یا ضمیر به اسم، مثل *niwei men* (نوه من) (آلمانی *mein neffe*)؛ *bari khourd* (بار خُرد) (آلمانی *kurze bahre*)؛ *desti berader* (دست برادر) (آلمانی *des bruders tatze*)؛ *bendi.gham* (بند غم) (آلمانی *die bunde des grams*)؛ *guermii suné* (گرمی سونه = گرمی آفتاب) (آلمانی *die wärme der sonne*)، در آلمانی قدیم *sune*؛ *manek* [کذا] *cheni* (شِن مانک). مانک در گیلکی و ظاهراً نیز در کردی و شاید گویش‌هایی دیگر به معنی «ماه» است؛ مانگه دیم = ماهرو = زیبایی ماه) (آلمانی *die schöne der mondes*). در این مثال‌ها می‌بینیم که به جای این *i* کوتاه در آلمانی *ie* کوتاه تعریفی نشسته است که به اسم یا صفت می‌پیوندد؛ مثلاً در آلمانی، به جای *desti* (دستی = دست)، *tatze*؛ به جای *cheni* (شنی = شِن)، *die schöne*؛ و به جای *bendi* (بندی = بند)، *die bunde* آمده است.

سرانجام خصوصیت ویژه زبان به خصوص در چرخش‌های سخن و در تعبیرات کنایی جلوه‌گر می‌شود که از این حیث نیز قرابت زبان فارسی با زبان‌های ژرمنی خصوصاً با زبان آلمانی نظرگیر است. مثلاً در تعبیرهایی چون به روی منی جهد، به معنی «جلب توجه می‌کند»؛ در افتاد به معنی «به هم زد»، در آلمانی *er ist zerfallen*^{۳۵}؛ سرخاریدن به معنی

۳۴. نشانه اضافه در فارسی معیار امروزی *e* است و در بعضی از لهجه‌ها مثلاً اصفهانی *i* - مترجم.
۳۵. باز باید خاطر نشان ساخت که ادات در فارسی همان *zer* آلمانی است؛ تغییر *d* به *z* در چند واژه متناظر دیگر آلمانی و فارسی نیز دیده می‌شود، مثل درنده، در انگلیسی *searing*، در آلمانی *zerreißen*.

«مضطرب و پیریشان شدن»، در آلمانی *sich den kopf krätzen*^{۳۶}؛ سر برنهادن به معنی «لجاجت کردن» متناظر *den kopf aufsetzen*؛ در نمی‌آید به معنی «هیچ نخواهد شد»، در آلمانی *es kommt nichts herans*؛ در نمی‌گیرد، به معنی «کارگر نمی‌شود، مؤثر نمی‌افتد» در آلمانی *es greift nicht an*؛ آب زده، در آلمانی *wasser abschlager*؛ آب در دهن آمدن به معنی «هوس کرد»، در آلمانی *das wasser kam ihm in den mund*؛ پا داشتن به معنی «پا به پا آمدن»، در آلمانی *schritt halten*؛ به دست باش [به معنی «آگاه باش، هشیار باش»]؛ در آلمانی *sey bey der hand*؛ به هم برآمد، به معنی «آشفته شد»، در آلمانی *er ist zusammengefahren*.

در باب مجاز، زبان فارسی سرشار از تصاویر درخشان از هر نوع است. بیشتر این تعبیرات مجازی از حواس بینایی و شنوایی؛ اندام‌های بدن انسان چون دل، لب، زبان، دست، دندان، پشت، سینه؛ جانوران چون شیر، سگ، گربه، گاو، بز، گاو، گرگ، منار؛ اجزای پوشاک چون آستین، گریبان، طرازه، پاپوش؛ رنگ‌ها؛ و به خصوص اعداد، که از آنها هفت بزرگ‌ترین نقش را ایفا می‌کند، گرفته شده‌اند. در زبان فارسی، برای آسمان، جهان، خورشید، ماه، ستارگان، روز، شب، صبح، غروب، شمشیر، شراب، اسب و جز آنها تعابیر مجازی بی‌شماری وجود دارد^{۳۷}.

خصوصیات زبان و اهل زبان همچنین در امثال نمودار می‌گردد. امثال فارسی در قیاس با امثال عربی اندک شمارتر است، هرچند مجموعه‌هایی از آن در دست است. امثال چندی در زبان فارسی به سگ مربوط‌اند که با ویژگی خلیقات و معتقدات ایرانیان روزگار باستان مناسبت دارد که سگ را حیوانی وقف اوزمزد و محترم می‌دانستند.^{۳۸}

۳۶) سر متناظر *sir* انگلیسی است و خاریدن متناظر *krätzen* یونانی و آلمانی.

۳۷) از آنجا که برای ذکر شواهد در اینجا مجال نیست، رجوع می‌دهیم به شواهد بسیاری که درباره دو چاپ برهان قاطع (چاپ‌های قسطنطنیه و کلکته) در *Gazette littéraire de Halle*, 1821, nos. 308-312 همچنین در *Geschichte den Schoenen, & c., ou Histoire de la Poésie persane*, pp. 27-33 آمده است.

۳۸) ذیلاً چند مثل فارسی که از لهجه اللغات، فرهنگ ترکی - عربی - فارسی، چاپ قسطنطنیه در سال ۱۲۱۰ (۱۷۹۸) استخراج شده نقل می‌شود:

Ne marchez pas avec un chien dans un sac.

با سگ در جوالی نشاید رفتن.

La mort de l'âne est la fête de nocce des chiens.

مرگ خیز عروسی سگ‌هاست.

نخر را می‌برند عروسی که آب و هیزم بارش‌کنند.

IV. درباره غنای زبان فارسی و مترادفات آن

مترادفات در زبان فارسی، هرچند به غایت کمتر از مترادفات زبان عربی است، بیش از آن اندازه‌ای است که از شواهد مذکور در اثر کمال پاشازاده^{۳۹} تصور آن حاصل می‌شود. این اثر تحقیقی آزمایشی بیش نیست و جا دارد که مجموعه کاملی از مترادفات زبان فارسی تهیه شود. شمار نظرگیری مترادف برای واژه‌هایی چون اسپ، شراب، جام، انبان، چکش، چفت، کابوس، ریحان، مهرگیا، اندام‌های جنسی، اصطلاحات فنّ آشپزی و کشاورزی و صنعت نساجی، همچنین برای مفاهیم انتزاعی چون شادی، غم، زمان، سرنوشت، تجربه، بلاهت، ناشیگری، تعجب، لیاقت، عظمت، تجمل، میل، و به خصوص لودگی وجود دارد.

شمار ماده لغت در زبان فارسی تقریباً ثلث آن در زبان عربی است، چون فرهنگ شعوری ۲۲۵۵۰ و قاموس حدود ۶۰۰۰۰ دارد. برهان قاطع تقریباً ۲۱۰۰۴ مدخل دارد با توجه به اینکه ترکیباتی چند و کلمات عربی که در فرهنگ شعوری آمده همچنین کلمات ترکیبی جغتائی در آن درج نشده است. هرگاه نام‌های گیاهان را که بیش از ۱۰۰۰ است و بیشتر آنها از یونانی یا عربی گرفته شده، حدود ۱۵۰۰ واژه زنده، حدود ۲۰۰۰ تعبیر کنایی، حدود هزارگونه واژه‌ای با اندکی تفاوت در جروف صامت، و دو هزار تایی صورت اشتقاقی را کسر کنیم تقریباً ۱۰۰۰۰ واژه فارسی باقی می‌ماند که دو هزار آن فعل است و این همان رقمی است که فرهنگ شعوری برای محتوای فرهنگ‌های قدیم به دست داده و شامل حدود ۱۰۰۰۰ اسم و ۱۵۰۰ فعل است. از این ۱۲۰۰۰ واژه فارسی تقریباً ۴۰۰۰ را با کمابیش تفاوتی در زبان‌های ژرمنی می‌توان یافت.

→ Lorsqu'on invite un âne aux noces, c'est pour porter de l'eau et du bois.

انگور بخور مه‌رس کاین باغ که راست.

Mangez les raisins, sans vous informer de la vigne.

به ریسنان کسی به چاه نرو.

Ne suis point la corde au puits.

کلاش پشم ندارد.

Il n'a point de laine an bonnet.

(۳۹) ← مستخرجی از آن در Mines de l'Orient, p. 47. مؤلف

کمال پاشازاده (شمس‌الدین احمد بن سلیمان، وفات: ۹۴۰)، استاد در زبان‌های ترکی و عربی و فارسی. از آثار اوست: محیط اللغة (در لغت فارسی)، دقائق الحقائق (به ترکی و فارسی در لغات مشابه)، لهجة اللغات. مترجم

۷. خط فارسی

خط پهلوی و نگاره‌هایی که در آثار مکتوب به جا مانده از عصر ساسانی به کار رفته جای خود را به خط کوفی داده است، که تا اواسط قرن پنجم هجری در ایران محفوظ مانده است، چنان‌که قدیم‌ترین نسخه خطی موجود در اروپا مورخ ۴۴۷ یعنی فرهنگ پزشکی اثر فرزند اسدی طوسی^{۴۰} بر آن گواهی می‌دهد. متعاقباً نسخ جانشین خط کوفی و تعلیق جانشین نسخ شد و همین، چنان‌که جامی^{۴۱} در رباعی خطاب به فرزند خود برای تعلیم خطوط هفتگانه فارسی به او آورده، همچنان خط مختص ایرانیان امروزی باقی مانده است. آن خطوط به شرح زیر است:

۱. نسخ یا خط عربی که عبارات قرآنی و حدیث هرگاه در اثر دیگری نقل شوند ترجیحاً به آن نوشته شده‌اند؛

۲. تعلیق که خطی است با انحنای شیرین‌کاری بیشتر از نسخ، و کتاب‌ها و نامه‌ها به آن نوشته شده‌اند و رواج آن قوسی صعودی را طی کرده است؛

۳. ثلث یا نسخ به هم بافته که در کتیبه‌ها و نوشتن عناوین و القاب به کار رفته است؛

۴. رقاع یا تعلیق شکسته برای قبایله‌ها و عریضه‌ها؛

۵. تویع، خط گواهی‌نامه‌ها و احکام و فرامین؛

۶. ریحان، خط ریز و پاریک کتاب‌ها (← Herbin, p. 233)؛

۷. محقق، خط بسیار ظریف که آن را غبار نیز خوانند.

از این هفت خط، که جامی در قرن نهم به فرزند خود تعلیم می‌داده، امروز تنها نسخ و تعلیق و ثلث رواج دارد. خط شکسته، که خواندن آن سخت دشوار است، جانشین ریحان شده و در دیوان استیفای قسطنطنیه همچنین در هند به کار می‌رود. از خط نستعلیق، که آمیزه‌ای است از نسخ و تعلیق و اسم آن نیز بر این معنی دلالت دارد، در کتابت آثار مشهور و اعتبارنامه‌ها و استوارنامه‌ها استفاده می‌شود. خط گواهی‌نامه‌ها را نیز جلی می‌خوانند.^{۴۲}

(۴۰) این نسخه خطی بس گران‌بها در کتابخانه سلطنتی وین به شماره ۸۳ محفوظ است.

(۴۱) *Ressemblances Linear and Verbal* by Jamy, London 1810.

(۴۲) در *Développements des principes de la langue* اثر Herbin، ص ۲۴۰، این خط، به جای جلی،

VI. درباره ادبیات فارسی

تاریخ ادبی هر قوم، که فهرست آثار علمی را نیز شامل می‌شود، با تاریخ زبان آن قوم تنها به این اعتبار ربط دارد که، ز شد علوم، فلسفی و علوم دقیقه زبان اصطلاحات فنی را، که از گنجینه خودی برآمده یا از بیگانه به وام گرفته شده، غنی می‌سازد.

کامل‌ترین فرهنگ‌های فارسی و، به اسم و رسم، برهان قاطع، با اصطلاحات گیاه‌شناسی و پزشکی و فلسفی و عرفانی که در آنها درج شده‌اند، از این منابع دوگانه (بیرونی و درونی) خیز می‌دهند. اصطلاحات مأخوذ از منابع بیرونی آنها بی هستند که از اعراب و از یونانیان به وام گرفته شده‌اند. تمدن یونان، هرچند از تمدن باستانی شاهنشاهی ایران متأخر است، متعاقباً در حیطه علوم از آن پیشی گرفته و از یونانیان به اعراب و ایرانیان عصر اسلامی بازگشته است. هرچند بعضی از اصطلاحات منشأ هندی دارند، بیشترین آنها که فارسی سره‌اند از بسط و تکامل فلسفه عرفانی در ایران حکایت می‌کنند.^{۴۳}

درس و بحث علوم فلسفی و علوم دقیقه بر غنای زبان می‌افزاید، اما شکوه و شوکت زبان را در رشد ادبیات آن باید سراغ گرفت: اعراب و ایرانیان، به تاسی از یونانیان، ادبیات را متمم تعلیم و تربیت و نشانه ظفر نمونی زبان تلقی و آن را ادب یعنی فرهنگ باستان وصف می‌کنند. ادبیات شکوفه فیلولوژی (فقه اللغه) است. اگر از آن سخن نگوئیم به گمان ما بحث را ناقص گذاشته‌ایم.

ایرانیان از حیث شمار شاهکارهای خطابه و سخنوری و عدد مورخان به پای اعراب و ترکان [کذا] نمی‌رسند، اما تاریخ و صاف، هم از حیث زیبایی نسبک و هم از نظر غنا و تنوع انشاء و کیفیت تألیف، تاریخ عتی را، که به شاهکار تاریخ‌نگاری عربی شهره شده است،

→ [به خطا] جری نامیده شده است.

۴۳) شواهد این اصطلاحات را در خلاصه دساتیر، مندرج در *Annales de la littérature de Heidelberg* ملاحظه کنید. واژه فرستار به معنی «فاهمه»، هرچند در فارسی امروزی به کار نمی‌رود، همان قدر فارسی است که واژه *perestar* (پرستار/پرستار) به معنای *prêtre* (راهب) که از دیرباز آن را از واژه یونانی *πρεσβυτερ* مشتق دانسته‌اند. صرف نظر از آسامی صور فلکی که در همین خلاصه نقل شده، اینجا فقط *leçon* متفاوتی از واژه *Mithras* (در فارسی امروز، مهر) را شاهد می‌آوریم که در دساتیر با حرف اضافه *her* یا *hre* آمده است: *hermehr* یا *hremühr* که همان *sol mithras* یا تکرار آن نام است.

پس پشت می‌نهد به همان اندازه که انوار سهیلی از حیث زیبایی‌های سخنوری از اصل کلیله و دمنه یعنی حکایات منسوب به بیدپای فراتر رفته است. ما به آن اکتفا کردیم که از تاریخ و صاف به عنوان شاهکار زبانی یاد کنیم، اما این به معنای آن نیست که خواسته باشیم از ارزش تاریخی آثار مورخان بزرگی چون میرخواند، خوندیمیز، جَوینبی، بناکتی، رشیدالدین، عبدالرزاق و دیگران ذره‌ای بکاهیم.

اما تاج و افسر ادبیات فارسی شعر آن است که در میان اشعار اقوام آسیائی همچون ماه در میان ستارگان می‌درخشند. اعراب تنها با دو منبع شعر غنائی، غزل و قصیده، آشنا هستند و حتی یک شاعر حماسی یا رُماتیک ندارند و هیچ شاعری ندارند که چون جامی، آخرین شاعر از شاعران بزرگ، در همه انواع شعر استاد باشد. ارزش اشعار شاهانه فتحعلی شاه با ارزش اشعار حافظ قابل قیاس است، همچنان که شاهنشاهنامه آخرین شاعر دربار ۴۴ با شاهنامه فردوسی. اگر ارزش شاعران بزرگ مدیحه‌سرا چون انوری و خاقانی، رُماتیک چون نظامی و جامی و امیر خسرو دهلوی و هاتفی، عرفانی چون سنائی و عطار و جلال‌الدین رومی هنوز به اندازه ارزش حافظ و فردوسی و سعدی (شهریاران شعر غنائی و حماسی و اخلاقی) شناخته نشده، علت آن فقدان ترجمه آثار آنان است. مؤلف فرهنگ شعوری در شواهد خود تقریباً از ۵۰۰ شاعر یاد می‌کند، و در چهار تذکره شاعران (جامی، دولت‌شاه، سام‌میرزا، و لطفعلی) شرح حال و آثار بیش از دوست شاعر آمده است.^{۴۵}

VII. کتاب‌شناسی فرهنگ‌ها، دستور زبان‌ها، فرهنگ‌های مترادفات و دیگر آثار

فارسی در فقه اللغه

شناخت دستور زبان‌ها و فرهنگ‌ها، نه تنها به عنوان از نظر گذراندن منابع موجود برای آموزش و مطالعه زبان بلکه همچنین به عنوان اسکلت بنای لغوی که از روزگاران دیرین تا زمان ما برپا گشته، ضروری است.

(۴۴) مراد ملک‌الشعرا فتحعلی‌خان صبای کاشانی (وفات: ۱۲۳۸)، ملک‌الشعرا فتحعلی‌شاه قاجار است.

ارزش‌سنجی‌های هامر از خام‌فوقی او در شعر و ادب فارسی حکایت می‌کند. - مترجم.

(۴۵) ← *Histoire de la belle littérature de la Perse*, Vienne 1808 اثر ابن‌جاناب.

- قدیم‌ترین اثر شناخته شده در دستور زبان فارسی نو متعلق است به قرن پنجم هجری و بس جالب توجه
اینست که این دستور اثر همان مؤلف فرهنگ پزشکی محفوظ در کتابخانه سلطنتی وین به شماره ۸۳ است و
او شاعر مشهور علی بن احمد اسدی است که درباره افعال فارسی کتابی نوشته است به نام
۱. تاج المصادر فی لغة الفرس
۲. یک قرن پس از او، ابو جعفر احمد بن علی جعفرک کتانی در همان موضوع با همان
عنوان تألیف کرد.
- دو قرن بعد، در قرن هشتم هجری، نخستین فرهنگ شناخته شده پدید آمد یعنی
۳. معیار جمالی اثر شمس فخری اصفهانی (وفات: ۷۴۴) که به نام سلطان جمال الدین
ابوایسحاق شاه تألیف شد و عنوان کتاب به این معنی اشاره دارد.
۴. هندو شاه نخبوانی، به تقلید از ضحاک، قاموس عربی اثر جوهری متوفی در اواخر
قرن چهارم هجری، صحاح العجم را تألیف کرد.
- از قرن ۸ تا قرن ۹ هجری، چند فرهنگ فارسی پدید آمد که نمی توان آنها را به ترتیب تاریخی مرتب کرد
چون حاجی خلیفه [در کشف الظنون] تاریخ وفات مؤلفان آنها را ذکر نکرده است. این فرهنگ‌ها به شرح زیرند:
۵. صحه اثر شیخ یحیی الرومی القرشی.
۶. اشرف نامه اثر ابراهیم قوام فروخی.
۷. تحفة الاجاب حافظ آوینی.
۸. مؤید الفضلا از محمد لاوی.
۹. ادات الفضلا از قاضی خان بذر محمد دهلوی.
۱۰. جامع اللغات (منظوم) از نیازی حجازی.
۱۱. فرهنگ از حسین وفایی.
۱۲. فرهنگ میرزا ابراهیم بن میرزا شاه حسین.
۱۳. فرهنگ حکیم قطران ارموی.
۱۴. فرهنگ ابو حفص سعیدی [در متن: safadi].
۱۵. فرهنگ فخرالدین kawani [ظاهراً فخر قواس صاحب فرهنگ قواس است].
۱۶. فرهنگ ابراهیم بن فواکه.
۱۷. فرهنگ شیخ محمد بن شیخ لالا.

۱۸. فرهنگِ زفان گویا.
۱۹. فرهنگِ محمودی.
۲۰. فرهنگِ محمد بدخشانی.^{۴۶}
۲۱. لغات قاسمیّه.
۲۲. اقنوم اللغات.
۲۳. لسان الشعرا.
۲۴. وسیله المقاصد از خطیب رستم مولوی که حاوی ۱۱۰۵ فعل و ۱۰۴۰۰ اسم است.^{۴۷} و همین اثر اخیر است که از همه بیشتر واژه در آن گرد آمده است. مع الوصف مجموع مدخل‌های آن نیم مجموع سرواژه‌های کامل‌ترین فرهنگ‌های فارسی است. حجیم‌ترین و با ارزش‌ترین آثار در حوزه فرهنگ‌نگاری فارسی در ترکیه و هند پدید آمدند نه در ایران - آن هم زمانی که مطالعه زبان فارسی و آثار شاعران پارسی‌گو هم‌زمان در قرن دهم هجری در سواحل بوسفور و رود گنگ شکوفایی آغاز کرد.
۲۵. در ترکیه، حلیمی، معلم خصوصی سلطان سلیم اول، که خود در شعر فارسی طبع آزمایی می‌کرد، بحر الغرائب را در دو بخش تألیف کرد: بخش اول فرهنگ فارسی و ترکی کوچکی است و بخش دوم رساله‌ای در عروض و بلاغت.^{۴۸}
۲۶. کمال پاشا زاده، هم‌عصر حلیمی، که مانند او در فتح مصر به سال ۱۵۱۸ در التزام سلطان سلیم بود، دقائق الحقائق را در مترادفات زبان فارسی پدید آورد.
۲۷. لغات نعمت‌الدین احمد بن مبارک روملی که فرهنگی است حاوی مستخرج آثار سابق‌الذکر به شماره‌های ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵.
۲۸. التحفة السنیة الی حضرة الحسینة فی لغة الفرس که محمد بن مصطفی بن سیف‌الله دشیشنی آن را به سال ۹۸۸ برای حسن پاشای مصری تألیف کرد و التقاطی است از

(۴۶) از فرهنگ‌ها غالباً - چنانکه صاحب فرهنگ سروری در برشمردن منابع عمل کرده - فقط با عنوان رساله یاد شده که بر حجم کم آنها دلالت دارد. از همه این مؤلفان تنها قطران ارموی و حافظ آژی بهی به عنوان شاعر نیز شناخته شده‌اند.

(۴۷) این همان اثری است که به شماره ۱۳ و با عنوان قواعد الفرس در کتابخانه سلطنتی وین محفوظ است.

(۴۸) محفوظ در کتابخانه سلطنتی وین به شماره‌های ۷، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱.

فرهنگ‌های حلیمی و نعمت‌الله مذکور.^{۴۹}

۲۹. کتر اللغات که محمد عبد اللطیف آن را برای محمد بن کیا ناصر کیا، شاه گیلان، در قرن نهم هجری تألیف کرد.

۳۰. نعمت سروری یا مجمع الفرس که به سال ۱۰۰۵ تألیف شده است.^{۵۰} مؤلف کتاب‌های مذکور ذیل شماره‌های ۱، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۴ و شرح کتاب السامی فی الاسامی ثعالبی را منابع خود معرفی کرده است.

تنها در قرن یازدهم هجری بود که فرهنگ‌های بزرگ حاوی تمام گنجینه لغوی زبان فارسی پدید آمدند و نخستین اثر از این نوع بود:

۳۱. فرهنگ جهانگیری تألیف حسن بن محمد انجوی به سال ۱۰۱۷ برای شاه سلیم نورالدین محمد جهانگیر، پسر اکبر شاه، و آن در سراسر قرن یازدهم همچنان یگانه فرهنگ بزرگ زبان فارسی بود:

لیکن واژه‌نامه‌هایی در خلال این قرن پدید آمد:

۳۲. مشکلات شاهنامه برای شرح مشکل‌ترین واژه‌های شاهنامه که عبدالقادر بن عمر بغدادی آن را به سال ۱۰۶۷ تألیف کرد.^{۵۱}

۳۳. مشکلات مثنوی جلال‌الدین رومی تألیف اسماعیل انقروی.

۳۴. تحفة العشاق ابوالحسن.^{۵۲}

۳۵. مفتاح اللغة.^{۵۳}

۳۶. لغت امیر حسین Ayari [ظاهراً مراد لغت امیر حسین الایسی است که نسخه‌ای از آن در کتابخانه مؤسسه تحقیقاتی خاورشناسی ساریو (کد ۲۰۷) محفوظ است. - افاده آقای ذاکرالحسینی].^{۵۴}

(۴۹) ← لطیفی در *Biographische Nachrichten von Türkischen Dichtern*, Zurich 1800, p. 202

(۵۰) این سروری را، که از اهالی کاشان بود، نباید با سروری ترک متوفی به سال ۹۶۹ و شارح معروف شاهکارهای شعر و نثر پارسی از جمله دیوان حافظ، گلستان و بوستان سعدی، مثنوی جلال‌الدین رومی و شبستان خیال خلط کرد.

(۵۱) محفوظ در مجموعه نسخه‌های خطی گنت Wenc. de Rzewusky

(۵۲) محفوظ در کتابخانه سلطنتی وین به شماره ۳۴.

(۵۳) محفوظ در همان جا به شماره ۴۰۷.

(۵۴) محفوظ در همان جا به شماره ۴۰۸.

۳۷. کشف اللغات و الاصطلاحات سور بهاری که به سال ۱۰۶۰ برای پسرش، شهاب، تألیف کرده است.

۳۸. اصطلاحات الصوفیه، واژه‌نامه حاوی اصطلاحات آثار عزفانی تألیف کمال‌الدین ابوالغاتم عبدالرزاق بن جمال‌الدین کاشی.

۳۹. مقدّمه الفرس، دستور زبان فارسی. ۵۵

۴۰. دستورالعمل تألیف ریاضی که مجموعه‌ای از امثال فارسی است. ۵۶

سرانجام، در قرن دوازدهم هجری، در هند و در قسطنطنیه دو فرهنگ بزرگ فارسی، هر دو بر اساس فرهنگ جهانگیری، پدید آمد و در آنها فقط اصطلاحات غالباً مستخرج از فرهنگ‌های گیاه‌شناسی و پزشکی افزوده شد:

۴۱. فرهنگ شعوری فارسی و ترکی، که به سال ۱۱۵۵ در قسطنطنیه طبع شد؛ جاوی ۲۲۵۵۰ واژه با ۲۲۴۵۰ بیت شاهد از حدود پانصد شاعر پارسی‌گو. ۵۷

۴۲. برهان قاطع تألیف حسین بن خلف تبریزی که دو چاپ از آن پدید آمده است: یکی به فارسی که به سال ۱۸۱۸ در کلکته به طبع رسیده؛ دیگری با ترجمه ترکی که به سال ۱۲۱۴ (۱۷۹۹) در قسطنطنیه چاپ شده است. ۵۸

علاوه بر این دو اثر، چند فرهنگ کم‌حجم‌تر و واژه‌نامه‌هایی پدید آمده است، به شرح زیر:

۴۳. سراج اللغة سراج‌الدین علیخان آرزو [در متن: Arsa].

۴۴. هدایة اللغة، از همان مؤلف که به سال ۱۱۴۷ تألیف شد.

(۵۵) این اثر به عنوان مقدمه در فرهنگ شعوری و برهان قاطع درج شده است.

(۵۶) محفوظ به شماره ۵۵ در مجموعه نسخه‌های خطی شادروان دیز Diez که به کتابخانه سلطنتی برلین اهدا شده است.

(۵۷) در فرهنگ شعوری از سی و دو اثر سابق بر آن نقل قول شده از جمله کتاب‌های مذکور ذیل شماره‌های ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۳۹، ۴۰ و کتاب السامی نعلابی، مقدّمه الادب زمخشری، و گرشاسب‌نامه.

(۵۸) مترجم ترک شانزده اثر دیگر را نیز ذکر می‌کند که از آنها برای برآمده‌تر ساختن تألیف خود استفاده کرده است: کتاب‌های مذکور ذیل شماره‌های ۱، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۸، ۵۱، ۵۲، ۵۴، چهار فرهنگ پزشکی (پایین، ذیل شماره‌های ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳)، شرح الفصوص و تعریفات جرجانی، دو اثر ریاضی، یک رساله نجومی، یک رساله ریاضی، و یک رساله فلسفی [نوزده اثر شده است نه شانزده اثر؛ ظاهراً مجموع چهار فرهنگ پزشکی یک اثر حساب شده است. مترجم].

۴۵. بهار عجم که تکچند هندی به سال ۱۱۸۲ تألیف کرد.
۴۶. صحائف اللغه.
۴۷. لغت شاهی [در متن فرانسه: Chahidi؛ و آن ظاهراً همان تحفه شاهی از ابراهیم بن صالح (شاهدی) (قرن ۹ و ۱۰) است. - افاده آقای ذاکرالحسینی] فارسی و ترکی منظوم برای تعلیم در مدارس.
۴۸. تحفه صبیان یا محمودیه، واژه‌نامه منظوم برای تعلیم در مدارس.
۴۹. تحفه وهبی، چاپ اصلاح‌شده لغت شهیدی که به سال ۱۲۱۳ در قسطنطنیه به طبع رسید.
۵۰. شرح تحفه وهبی از احمد خیالی، که به سال ۱۲۱۵ در قسطنطنیه چاپ شد.
۵۱. نوادر اللغه.
۵۲. لهجه اللغات، فرهنگ ترکی، عربی، فارسی که به سال ۱۲۱۰ در قسطنطنیه چاپ شد.
۵۳. مجمع القواعد برای فراگیری زبان فارسی.
۵۴. جامع الفرس از مصطفی بن محمد بن قلی.
- چون مؤلفان فرهنگ شعوزی و برهان قاطع هشتچنین مترجمان ترک برهان از فرهنگ‌های پزشکی گوناگونی به عنوان منابع مزایه افزوده خود یاد کرده‌اند، برای سهولت مرور، مجموعه آنها را ذیلاً ذکر می‌کنیم.
۵۵. قدیم‌ترین همه آنها کتاب الابیه و حقائق الادویه تألیف علی بن اسدی طوسی است که به سال ۴۴۷ نوشته شده و به شماره ۸۳ در کتابخانه سلطنتی وین محفوظ است. [نام کتاب الابیه عن حقائق الادویه و مؤلف آن ابو منصور موفق هروی است نه اسدی طوسی. نسخه‌ای از آن به خط اسدی طوسی است.]
۵۶. مفردات ابن بیطار متوفی به سال ۶۴۶.
۵۷. اختیارات البدیعه فی الادویه از شیخ علی بن حسین انصاری معروف به حاجی زین عطار که به سال ۷۷۰ تألیف شد.
۵۸. مفردات شیخ عیسی برگرفته از آثار گالین و دیوسکوریدس.
۵۹. فوائد المفردات.
۶۰. بحر الجواهر تألیف محمد بن یوسف هروی طیب.
۶۱. مجمع الفوائد تألیف محمد بن یوسف هروی.
۶۲. تحفه المؤمنین.
۶۳. غایة الاتقان.

۶۴. الفاظ الادویه که گلاودین (Gladwin) آن را با عنوان *Ulfazool-udiwyuh* در کلکته به چاپ رساند.

سرانجام، دو فرهنگ عربی - فارسی که در کلکته پدید آمدند، به شرح زیر:

۶۵. سوره که در دو جلد به سال ۱۸۱۲ چاپ شد. *

۶۶. شمس اللغات که، مانند سوره، دانشمندان هند زیر نظر جوزف بارتو (Joseph Baretto) آن را در سال ۱۸۰۶ به چاپ رساندند.

دستور زبان‌هایی که اروپائیان چاپ و منتشر کردند:

۶۷. نخستین دستور زبانی که با نام یک فرانسوی منتشر شد.

(Lud. de Dieu, *rudimenta linguæ persicæ*, Leyden, 1639)

اثر یک آلمانی به نام J. Elichman است (به گزارش *Ravii Panegy*, *L.L. O.O.*, p. 12).

68. Jo. Gravii, *elementa linguæ*, London, 1644 et 1649, in-4°.

69. Fr. Ignatii a Jesu, *grammatica linguæ persicæ*, Romæ (رُم)، 1661, in-4°.

70. Joh. Bapt. Podesta, *Persismus et arabo-persismus* (آجلد سوم از کتاب درسی زبان‌های شرقی)، Viennæ (وین)، 1686, 2 vol. in-4°.

71. Franc. a Mesgnien Meninski, *institutiones linguæ turcicæ, cum rudimentis parallelis linguarum arabicæ et persicæ*, Viennæ (وین)، 1756, in-4°.

72. Will. Jonés, *Grammar of the Perisan Language* (دستور زبان فارسی)، Oxford, 1771, 1774, 1783 et 1799, 1828 (آخرین چاپ به کوشش Lee).

73. G. Hadley, *Introductory Grammatical Remarks on the Persian Language* (تذکرات مقدماتی درباره زبان فارسی)، Bath (انگلستان)، 1776, in-4°.

74. Ant. Vieyra, *brevis, clara, facilis ac jucunda non solum arabicam sed etiam hodiernam persicam linguam addiscendi methodus*, Dublin, 1789, in-4°.

75. Ed. Moises, *The Persian Interpreter in Three Parts, Grammar, Extracts and a Vocabulary* (انگلستان)، Newcastle. (راهنمای ترجمه زبان فارسی در سه بخش: دستور زبان، مستخرجات، و واژگان)، 1792, in-4°.

76. Will. Ousely, *Persian Miscellanies, An Essay to Facilitate the Reading of Persian Msts* (جنگ زبان فارسی، رساله‌ای برای تسهیل خواندن نسخه‌های خطی فارسی)، London, 1795.

77. Fr. Gladwin's *Persian Monshee*,

- (این اثر سه بار، در سال‌های ۱۷۹۶، ۱۷۹۹ و ۱۸۰۰ به قطع رحلی در کلکته به چاپ رسیده و در سال ۱۸۰۱، باز به قطع رحلی، در لندن تجدید چاپ شده است.)
78. Franc. de Dombay, *grammatica linguæ persicæ*, Viennæ (وین)، 1804, in-4°.
79. Frid. Wilken, *institutiones ad fundamenta linguæ persicæ cum chrestomathia maximam partem ex autoribus ineditis collecta et glossario locupleti*, Lipsiæ (لایپزیگ)، 1805, in-8°.
80. Franc. Gladwin, *Dissertations on the Rhetoric, Prosody and Rhyme of the Persians* (رسالاتی دربارهٔ بلاغت، عروض و قافیهٔ زبان فارسی)، London.
81. Gilchrist, *A New Theory of the Persian Verbs* (نظریه‌ای نو دربارهٔ افعال زبان فارسی)، Calcutta.
82. M. Lumsden, *A Grammar of the Persian Language Comprising A Portion of Arabic Inflection, together with Some Observations on the Structure of Either Language Considered with Reference to the Principles of General Grammar* (دستور زبان فارسی، شامل بحثی دربارهٔ تعریف کلمات در عربی، همراه با اظهار نظرهایی در باب ساختار هر دو زبان با توجه به مبانی و اصول دستور زبان هابری)،
Calcutta, 1810, 2 volumes, in-fol.
83. W. Price, *Grammar of the Three Principal Oriental Languages: Hindostani, Persian and Arabic, etc.* (دستور سه زبان عمدهٔ شرقی، هندوستانی، فارسی، عربی و جز آنها)، 1824.
84. Gilchrist, *Rudimental Principles of Persian Grammar and Hindost-Persic and English Vocabulary* (اصول مقدماتی دستور زبان فارسی و واژه‌نامهٔ هندوستانی - فارسی - انگلیسی)، London, in-8°.
85. *A Treatise on Persian Writing, Illustrated by Copperplates, intended to facilitate the Acquirement of the Art of Writing the Nustaluk Character with Elegance and Correctness* (رساله‌ای دربارهٔ خط فارسی، با تصاویر صفحه مسی، برای تسهیل فراگیری فن نوشتن نستعلیق به خط خوش و درست)،
Calcutta...

فرهنگ‌ها

86. Christ Ravii, *specimen lexici arabico-persico-latini*, Leyden, 1645.
87. Edm. Castelli, *lexicon persicum*, London, 1669, in-fol.
88. Francisc. a Mesgnien Meninski, *Lexicon Arabico-Persico-Turcicum* (واژه‌نامهٔ عربی - فارسی - ترکی)،
Vienne, 1680-1687; چاپ اول.
1780-1800, in-fol., 4 vol.
89. Angeli a S. Josepho *Gazophylacium linguæ persicæ*, Amstelodami (آمستردام)، 1684, in-fol.

90. John Richardson, *Dictionary Persian, Arabic and English* (فرهنگ فارسی - عربی - انگلیسی), Oxford, 1777, 2 vol. in-fol.; augmenté (با افزوده‌هایی) par Wilkins; nouvelle édition du premier volume, persan-anglais (فارسی - انگلیسی), (چاپ اول جلد اول، فارسی - انگلیسی), par Franç. Johnson. Londres, 1829, in-4°.
91. Hopkins, *L'abrégé du précédent* (مختصر اثر بالا), intitulé: *Vocabulary Persian, Arabic and English, Abridged from the fourth edit, of Richardson's Dictionary Persian, Arabic and English* (با عنوان واژه‌نامۀ فارسی - عربی - انگلیسی؛ تلخیص چاپ چهارم فرهنگ فارسی - عربی - انگلیسی ریچاردسون).
92. Franc. Gladwin, *Persian Vocabulary* (واژه‌نامۀ فارسی), Malda 1780, Calcutta 1788, in-4°.
93. همان مؤلف, *Vocabulary English and Persian; With Introductory Grammatical Remarks* (واژه‌نامۀ انگلیسی - فارسی با ملاحظاتی دربارهٔ دستور زبان), Calcutta, 1791, in-8°.
94. همان مؤلف, *Vocabulary of English and Persian, for the College at Fort-William in Bengal* (واژه‌نامۀ انگلیسی - فارسی برای کالج فورت ویلیام در بنگال), Calcutta, 1800, in-4°.
95. Rousseau, *Vocabulary of English and Persian* (واژه‌نامۀ زبان فارسی), viz (یعنی): *Persian and English, and English and Persian* (واژه‌نامۀ فارسی - انگلیسی و انگلیسی - فارسی), London, 1803.

آثاری که دربارهٔ خصوصیات زبان فارسی و شباهت آن با خصایص زبان‌های ژرمنی نوشته شده است

96. Briani Waltoni, *diss. de lingua persica et ss. versionibus persicis in prolegom., ad biblia polygl. et in apparatu biblico*, Zurich (زوریخ), 1673.
97. Olai Odhelii, *dissert. de convenientia linguæ persicæ cum gothica*, Upsalæ (اوپسالا، سوئد), 1723, in-8°.
98. Guilielmi Burtoni, *Angli Λείψανα veteris linguæ persicæ, quæ apud priscos scriptores græcos et latinos reperiri potuerunt*, Lubecæ (لویبک، آلمان), 1720, in-8°.
99. L. B. de Jenisch, *dissert. de fatis linguarum orientalium, arabicæ nimirum, persicæ et turcicæ*, Viennæ (وین), 1780.
100. Stephen Weston, *A Specimen of the Conformity of the European Languages, Particularly the English, With the Oriental Languages, Especially the Persian* (نمونه‌ای از شباهت زبان‌های اروپایی، به ویژه زبان انگلیسی، با زبان‌های شرقی، به خصوص زبان فارسی), London, 1802, in-8°.

101. S. T. G. Wahl, *Allgemeine Geschichte der morgenländischen Sprachen und Litteratur* (تاریخ عمومی زبان‌ها و ادبیات شرقی) Leipzig (آلمان) (لایپزیگ)، 1784.
102. Ottmar Funk, *De Persidis lingua et ingenio commentatio philosophica*, Norimbergæ (نورنبرگ، آلمان)، 1809.
103. *Die nahe Verwandtschaft der deutschen und persischen sprache durch ein vergleichendes Worterverzeichniss anschaulich dargestellt*
(خویشاوندی نزدیک زبان‌های آلمانی و فارسی که از طریق مقایسه فهرستی از واژه‌ها نمودار می‌گردد)،
Dans les *Mines de l'Orient*, tome. VI, p. 162, 390
(در مجله *Mines de l'Orient*، ج ۶، صفحات ۱۶۲-۳۹۰).

□

مستخرج از نامه بانو بارون دو تیرنک دو تودر با نام ولادی (خانوادگی) هامر -
پورگشتال به آقای رنو به مناسبت مرگ پدرش *

وین؛ ۱۳ دسامبر ۱۸۵۶

آقا،

... پدرم، در عین بیماری، باز به مطالعاتی می پرداخت که در سراسر عمر درازش سرگرم آنها بود. روز پیش از مرگش، که سخن گفتن نمی توانست، با زحمت بسیار، به من فهماند باید کسی را، به سراغ کتاب عربی جدید انتشاری که خبرش را شنیده بود، به کتابخانه سلطنتی بفرستم. افسوس! او حتی نتوانست نظری به آن بیفکند. پیوسته از ما کتاب می خواست که بخواند؛ منشی خود را فرامی خواند که هر چه را املا می کند بنویسد. برای آرام ساختن او، ناگزیر شدم صبح آخرین روز عمرش کاغذ و مرکب به او بدهم و قلمی میان انگشتانش بگذارم که با آن چند کلمه ناخوانا کشید.

در دو هفته اخیر ایام حیاتش، تنگی نفس او چندان بود که بیش نتوانست در بستر بماند و همه این مدت را در صندلی راحتی گذراند که وسط کتابخانه اش جلوی میز تحریر جای داشت. این محل چندان مناسب مراقبت‌هایی نبود که حال جسمانی اش اقتضا داشت؛ اما از عوض کردن آن بیم داشتیم. پیدا بود که او میل داشت، همچون جنگاوری در میدان نام و ننگ، در میان کتاب‌هایش بمیرد.

صبح روز ۲۰ نوامبر، مراسم آیین‌های مقدس^۱ در مورد بیمار اجرا شد. در سراسر روز ۲۳ نوامبر، بیش از معمول دچار رنج و عذاب و بی‌تابی بود. مع الوصف، مدام با مداد حروفی روی دستمالش و رواندازه‌هایش می کشید؛ سرانجام به خواب رفت. با خوشحالی صدای نفس آرام و منظم او را می شنیدیم. دو یا سه بار کف زد و آن شیوه‌ای برای احضار خدمتکارانش بود که از سفر به شرق به ارمغان آورده بود؛ اما چون به او نزدیک می شدیم، می دیدیم در همان حالت خواب راحت است. نزدیک به ساعت شش و ربع،

* Extrait d'une lettre adressée à M. Reinaud, par madame la baronne de Terenk de Toudet, née Hammer-Purgstall, à l'occasion de la mort de son père.

(منتشر شده در: *Journal asiatique* (1857), t. 9, pp. 122-123).

(۱) مراد باید تلفیق توبه و تدهین نهانی از آیین‌های مقدس هفت‌گانه باشد که دربارهٔ محضر اجرا

می‌شود. - مترجم

صدای نَفَسی عمیق شنیدیم که باعث شد از نزدیک او را نظاره کنیم؛ صدای نَفَس دیگری شنیدیم که دم واپسین بود!

می‌ماند چند کلمه‌ای که باید دربارهٔ وضع کارهایی با شما در میان گذارم که پدربیچارهٔ من آنها را به دست گرفته بود. هفتمین جلد تاریخ ادبیات عرب به اتمام رسیده و عن‌قربیب برای اشخاص و انجمن‌های علمی که مجلّذات پیشین آن را دریافت کرده‌اند فرستاده خواهد شد. این احساس که توانسته است جلد مذکور را به پایان برساند مایهٔ تسلی خاطرش بود و او توزیع آن را به من سفارش کرده است. وی، در وصیت‌نامه‌اش، اظهار امیدواری کرده است که فرهنگستان سلطنتی ما این اثر را، دست کم با تنظیم جداول و فهرست‌هایی که ضرور تشخیص داده شود، کامل کند. آقای فیتس‌مایر^۲ مشغول بازنگری دومین جلد تاریخ و صاف است. تردیدی ندارم که پاس احترام خاطرۀ مصحح و مترجم این اثر^۳ از هرگونه تأخیر در انتشار آن جلوگیری خواهد کرد و این کار، چنان‌که می‌دانید، به همت و عنایت فرهنگستان سلطنتی انجام خواهد گرفت.

شما، که با کوشش خستگی‌ناپذیر و کارهای درازدامن پدرم آشنا بودید، تعجب نخواهید کرد اگر از من بشنوید که مقدار هنگفتی از دست‌نویس‌های او در کیف‌هایش هست که بدبختانه بخش بزرگی از آنها به خطی تقریباً ناخواناست. حاجت به گفتن نیست که وظیفهٔ مقدّس خود می‌دانم ترتیبی بدهم شخص واردی همهٔ این دست‌نویس‌ها را منظم سازد و امیدوارم که سابقهٔ آشنائی من با خط او به خواندن این نوشته‌ها کمک کند.^۴

ترجمهٔ احمد سمعی (گیلانی)



2) Pfitzmaier

(۳) مراد هامر است.

(۴) آقای هامر سابقاً داستان عربی عَنَتْر* را تماماً به فرانسه ترجمه کرده بود. چند سال پیش که آقای پوژولای مهین Poujoulat aîné، ادیب مشهور، دزوین بود، آقای دو هامر دست‌نویس ترجمهٔ خود را به او داد تا در پاریس به چاپ برساند. آقای پوژولای نوید داده است که انتشار آن زیاد طول نخواهد کشید. (یادداشت آقای رنو) * باید مراد سیرهٔ عَنَتْر، اثر عَنَتْرَة بن شدّاد العَبَسی، شاعر بزرگ عصر جاهلی و یکی از فرسان (= شهسواران) مشهور عرب باشد. سیرهٔ عَنَتْر مجموعهٔ قصه‌های پهلوانی دربارهٔ سرگذشت افسانه‌ای او در ۳۲ مجلّذ است. (← دایرة‌المعارف فارسی، ذیل عشرة بن شدّاد العَبَسی و سیرهٔ عَنَتْر)